

واژه‌هایی از پیشه‌های کاشان

(گنجینه طرح مهندس ناصح ناطق)

به کوشش محمدرضا محمدی

یادداشت

دوست فقید دانشمند مرحوم مهندس ناصح ناطق (تبریزی) که عشقی پایان‌نگرفتنی نسبت به زبان فارسی داشت و «ایران پرستی» راستین بود، مرا بر آن واداشت که دو سه تن از دانشجویان را به شهرهای مختلف بفرستم و از آنان بخواهم واژه‌های مربوط به پیشه‌های اختصاصی آن شهرها را یادداشت کنند و بیاورند تا روزی روزگاری به صورت کتابی منتشر شود. افسوس ناطق رفت و نیت بلند او به سرانجام نرسید. به هر حال آن دو دانشجوی عزیز توانستند دو سال در شهرهای مختلف به آن کار بپردازند و مقداری از لغتهای پیشه‌ها را گرد آورند.

واژه‌های گردآوری شده برای طرح مهندس ناطق که آنها را ۵۱۰۹ عدد شماره کرده‌ام مربوط است به شهرهایی که نامشان را در زیر می‌آورم:

- اصفهان: قلمکار (۳۲۱) - بنایی (۱۴۹) - آبیاری (۵۷) - رنگریزی (۱۰) -
 درشکه‌سازی (۲۸) - پتوبافی (۴۴) - باروت‌کوبی و آتشبازی (۳۴) -
 برنج‌سازی (۲۴) - آسیاهای شتری (۲۵) - سوهان‌پزی (۱۳) - گچ‌بری (۱۰۶) -
 خاتم‌سازی (۱۰۵) - گیوه‌کشی (۵۱) - حمامی (۱۴) - جمعاً ۱۰۹۱.
- بروجرد و لرستان: قلم‌زنی و ورشوسازی (۷۰) - گره‌بری (۶۳) - جولاهی
 (۴۲) - طراحی (۴۲) - بنایی (۱۱۱) - قالی‌بافی (۱۹) - قصابی (۶۱) - آهنگری
 (۵۶) - زرگری (۳۴) - نجاری (۶۲) - کشاورزی (۱۵) - مسگری (۳۱) -
 حلبی‌سازی (۳۳) - گیوه‌کشی (۴۲) - زین‌سازی (۴۱) - جمعاً ۹۵۸.
- بندرعباس: ماهیگیری (۱۲۶) - کشاورزی فین (۱۰۰) - دامپروری (۵۲) -

قایق‌سازی (۵۸) - حصیربافی (۱۰) - بنایی (۳۰) - واژه‌های عمومی (۳۷) -
جمعاً ۴۰۴.

تهران: نجاری (۱۰۰) - قصابی و سلاخی (۷۶) - ابزار و یراق‌فروشی (۳۱۷) -
سیرابی و جگرکی و کله‌پزی (۱۶) - خراطی (۱۳) - سنگ‌تراشی (۷) - آهن و
لوله‌فروشی (۴۴) - پالان‌دوزی (۳) - دباغی (۳) - زرگری (۳۲) - کفاشی (۱۶) -
صحافی (۳۴) - چوبداری (۳۴) - شمشیرسازی (۱۴۰) - جمعاً ۸۳۵.

خونسار: واژه‌های عمومی (۲۵۳) - بنایی (۲۸) - دامپروری و کشاورزی
(۱۴۶) - گیاهان (۴۷) - چرخ‌ریسی (۱۰) - آسیابانی (۸) - قالی‌بافی (۷) -
گیوه‌کشی (۸) - بیماری (۴) - نانوائی (۱۶) - جمعاً ۵۲۷.

ساری و اطراف: (کردخیل - درازمحلّه): گیاهان (۶۸) - دامپروری (۳۳) -
سراجی (۱۷) - آهنگری (۷) - سفیدگری (۴) - نانوائی (۹) - آجرپزی (۹) -
نجاری (۳۵) - پارچه‌بافی (۱۲) - کشاورزی (۹۰) - زرگری (۷) - رنگریزی (۵) -
شیرینی‌پزی (۶۷) - واژه‌های عمومی ساری (۴۵) - کردخیل (۴۴) - درازمحلّه
(۷۶) - جمعاً ۵۲۸.

کاشان: منبت‌کاری، کاشی‌پزی، گلیم‌بافی، قالی‌بافی، قلم‌زنی مس، جمعاً
۳۰۵.

کوبنان (کرمان): واژه‌های کلی (۱۱) - مقنی‌گری (۹) - گیاهان (۶۵) - نجاری
(۱۱) - نانوائی (۹) - کاربافی (۲۶) - دامپروری (۲۴) - قالی‌بافی (۱۱) - آسیابانی
(۱۷) - پرندگان (۶) - پالان‌دوزی (۱۲) - کشاورزی (۷۷) - جمعاً ۲۷۸.

گورگان (زبارت و دودانگه): واژه‌های عمومی (۲۴) - نانوائی (۱۲) - دامپروری
(۶۱) - کشاورزی (۳۵) - گیاهان (۵۱) - جمعاً ۱۸۳.

ایرج افشار

از آن میان بخشی که مربوط به کاشان است به چاپ می‌رسد. بیشتر
سفرنامه‌نویسان اروپایی که از این شهر دیدن کرده‌اند، صنایعش را ستوده‌اند. برخی بازار
مسگران را در تمام مشرق‌زمین بی‌همتا دانسته‌اند، و برخی دیگر شمار مسگران را در
این شهر حدود ۴۰۰ تن آورده‌اند، و از حرفه‌های مسگری مانند: «سفیدگری»،
«کنده‌کاری»، «گدازندگی»، «چرخ‌گری»، «چرخ‌سازی»، «سوهان‌گری» نام برده‌اند.
پارچه‌بافی در این شهر، با نقشهای اسطوره‌ای، سابقه‌ای دیرینه داشت. جنس این
پارچه‌ها از پنبه و ابریشم بود. در بافت مخمل، که سیاح معروف مارکوپولو را به حیرت

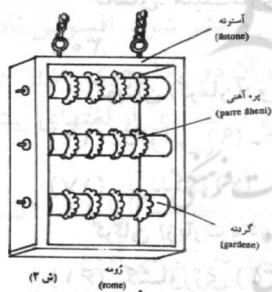
انداخته - نخ ابریشم، طلا و نقره به کار می‌رفت و انواع آن عبارت بود از: «خارا»، «قناویز»، «اطلس»، «ختائی»، «صوف» «قطنی» و «الوان زری». در این سفرنامه‌ها از شعربافی که بافت لنگ و دستمال و دستار بود، تا فرش بافی کاشان که شهرتی عالمگیر دارد، و از کاشیهای چهارگوش فیروزه رنگی که قطعه‌های کوچک آن ظروف و سطح بنا را می‌آراست، و قطعه‌های بزرگش حمام و محراب را جلوه می‌بخشید نام رفته است.*

آنچه در پی می‌آید، بی‌شک همه پیشه‌های گذشته این شهر و نیز همه اصطلاحهای موجود در این حرفه‌ها نیست. اما می‌تواند درآمدی باشد، رهروان این راه را، تا به تکمیل و گسترش آن بپردازند.

طرح دستگاهها و ابزار پیشه‌گران را، - که بسیار ناپخته طراحی شده بود، خانم یاس محمدی بازآفریده است و در بخشهای دیگر این طرح هم همکاری خواهد داشت. ایرج افشار - محمدرضا محمدی

۱- کشاورزی

الف



âxore

آخوره

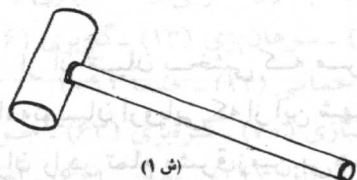
کناره خرم.

âstone

آستونه

چوبی است که بین دو چوب زومه قرار می‌گیرد؛ رک به: شکل ۲ و رومه.

ب



bârpeše

بارپشه

ابوزید آباد: کلوخ کوب؛ رک به (شکل ۱).

bâyere

بایره

زمین بایر.

* سهیلا شهشهرانی، تحقیقی در زمینه انسان‌شناسی شهری، شهر کاشان: فرهنگ عوام، خواص، کالایی، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار) تهران، آگه، ۱۳۷۶، صص ۲۵۸، ۲۵۴.

چ	چهار شاخ	bešxovidan	بشخویدن
čāhār-šax	وسيله‌ای شبیه یوشن ← یوشن.		کندن زمین.
چغز	تخم تنباکوست پس از جوانه زدن.	bešn	پنبه آمریکایی.
čaqar	د	band	بند
dast-panbe	دست‌پنبه		قلوه‌های سنگ که برای جلوگیری از شلته شدن خاک در جوی می‌نهند و استفاده آن بیشتر در زمین‌های شیب‌دار است.
dastxâle	دستخاله	پ	
	داس کوچک.	pošte	پشته
dom-e zardak	دُم زردک		دسته ساقه گندم.
	برگهای هویج.	peše	پشه
dokme	دکمه		جالیز، محل کشت خیار، خربزه و هندوانه.
do bile kardan	دو بیله کردن	pale	پله
	کندن زمین به ارتفاع دو بیله. دو بار بیل زدن زمین. (ظ: دو بار بیل زدن زمین).		قلوه‌سنگ، شن درشت.
dorči	دورچی	ت	
	نوعی داس (؟)	taxte-ye anjajak	تخته انجوجک
duve	دووه		سر آفتاب‌گردون
	اندازه عرض و طول	talxe-kâh	تلخه‌گاه
ruza'e	روزا		تلی از گاه که به وسیله باد روی هم انباشته شده باشد.
	فاصله زمانی شش‌روزه بین دو آبیاری.	ج	
rome	رومه	ج	
	چرخ خرمنکوب است که به وسیله گاو و یا حیوان دیگری کشیده می‌شود، (رک به: شکل ۲).	ĵâz	جاز
			بوته خار که آنرا تیغ نیز می‌نامند.

خوشه‌های کوبیده نشده گندم که پس از نرم کردن خرمن برجای می ماند.	سریلی زدن	س	sar bili zadan
کوره	کوبیدن و نرم کردن کلوخ و نیز مسطح کردن زمین با پشت بیل.		
کوره پشته قنات (؟)	سفال گندم		sefâl-e gandom
کهنه کاری	ساقه گندم.		
کندن زمینی است که در آن گندم بکارند.	سیبچه		sibče
کیله	غوزه پنبه.		
آران، بیدگل: زمین زراعتی است پس از برداشت محصول.			

ش

گ	شیمخاف	ش	šiyamxâf
گاله	آران، بیدگل: شخم زدن.		

ظرفی است پارچه‌ای که بر چهار پا نهند و در آن کود حیوانی ریخته بر سر زمین مزروعی برند.	قپه	ق	qope
---	-----	---	------

گردنه	خرمن گندم. (= گپه).		
چوبی استوانه‌ای که پره‌های رومه حول محور آن قرار دارد. (رک به: شکل ۲).	قفیس		qefis
گردو	واحد اندازه گیری زمین و هر ده قفیس یک جریب است.		

زمین قابل کشت.

گمبیه	ک	kâh bole	کاه‌بله
اتاقی کوچک، که در صحرا برای دور ماندن از گرما و استراحت می سازند.			کاهی است که از ساقه‌های خشک گندم بر زمین مزروعی می ریزد.

م	کشکله	کا	kaškele
مردو	قسمت چوبین و خشک غوزه که پنبه در آن جای دارد.		

برآمدگی است بر چهار طرف زمین زراعی که از هدر رفتن آب جلوگیری	کوئیزل	ک	kuizal
--	--------	---	--------

کوبیدن کلوخ.

yowšn

یوشن

وسیله‌ای است که با آن خرمن را باد می‌دهند، برای جدا کردن گندم از کاه (رک به: شکل ۳).



yoye

ییه

نی‌ای است که با آن زمین را اندازه می‌گیرند.

می‌کند. (قس = کرت).

miyân âb

میان آب

زمان سه روز پس از آبیاری محصولی است که هر ۶ روز یکبار آبیاری شود.

vâr

وار

خاکی که جلوی آب ریزند تا مانع ورود آن به زمین زراعی شوند. (ظ = آوار).

vaš

وش

آران، بیدگل: شاخهٔ بوتهٔ تنباکو.

hamrixtan

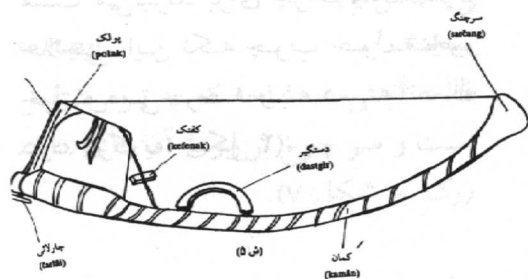
هم‌ریختن

۲- حلاجی

polak (?)

پولک

تکه چرمی که از تختهٔ کمان نگهداری می‌کند (رک به: شکل ۵).

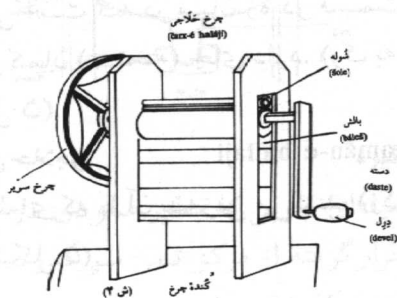


ب

بالش

bâleš

قطعه چوبی که زیر تیرهٔ چرخ (حلاجی) قرار دارد؛ (رک به: شکل ۴).



ریسی است تا بیده از روده گوسفند که به دو سر کمان حلاجی وصل است. (رک به: شکل ۵).

زیرخوکی *zir-e xereki*

تخته‌های چوبی که زیر بالش چرخ قرار دارد. (رک به: شکل ۴).

سرچنگ *sar čang*

قسمت انتهایی کمان حلاجی که زه بدان متصل است. (رک به: شکل ۵).

شوله *šole (?)*

حلقه‌ای فلزی که میل چرخ در آن جای می‌گیرد و برای سهولت گردش چرخ در این حلقه صابون می‌مالند. (رک به: شکل ۴).

کفنگ *kefenak*

چوبی است که در میان زه در قسمت پایین کمان (= تخته) جای دارد. (رک به: شکل ۵).

کمان حلاجی *kamân-e hallaji*

وسیله‌ای که با آن پنبه‌زنی می‌کنند. (رک به: شکل ۵).

تخته *taxte*

تکه چوب پهن پائین کمان؛ (رک به: شکل ۵).

چارلائی *čarlâ'i*

تکه چوب کوچک که یک سر زه را به تخته کمان متصل می‌کند و کاربردی چون قرقره دارد برای شل و یا محکم کردن زه. (رک به: شکل ۵).

چرخ حلاجی *čarx-e hallâji*

وسیله‌ای است که پنبه را از تخم آن جدا می‌کند. (رک به: شکل ۴).

دسته *daste*

اهرم چرخاندن چرخ حلاجی. (رک به: شکل ۴).

دول *devel*

تکه چوب استوانه‌ای سوراخ‌داری که در پشت می‌گیرند برای چرخاندن چرخ حلاجی. این تکه چوب حول محور خولیش می‌چرخد و به دسته اتصال دارد. (رک به: شکل ۴).

زه *zeh*

م

mašdun مشدون

قطعه‌ای چرم یا پارچه است که زیر چرخ میل چرخ حلاجی می‌نهند. (رک به: شکل ۴).

mošte

مشته

وسیله‌ای شبیه به گوشت‌کوب که با آن به زه کمان ضربه می‌زنند برای باز کردن پنبه از هم. (رک به: شکل ۶).



۳- کوزه‌گری

ز

zirmil زیرمیل

قطعه آهنی که در کف چرخ تعبیه شده و تیره در آن قرار گرفته حول محور خود می‌چرخد. (رک به: شکل ۷).

teman

تمن

تخته دایره‌ای شکل و ضخیم که به عنوان لنگر در چرخش چرخ کوزه‌گری عمل می‌کند. (رک به: شکل ۷).

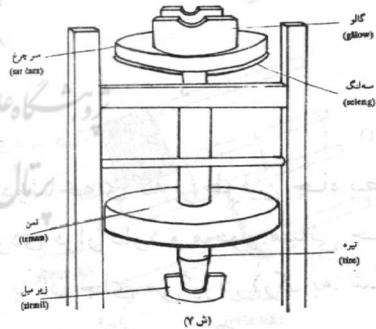
س

sar čarx سرچرخ

تخته دایره‌ای شکل که بر روی سه‌لنگ قرار دارد و بر روی آن گِل می‌نهند. (رک به: شکل ۷).

se leng سه‌لنگ

قطعه آهنی سه‌شاخه که به تیره متصل است و سر چرخ بر روی آن جای دارد. (رک به: شکل ۷).



tire

تیره

میله‌ای چوبی که بطور عمودی در چرخ قرار گرفته از مرکز تمن می‌گذرد. (رک به: شکل ۷).

گ

gâlow

گالو

گلی که روی سه چرخ نهند تا کوزه را بر آن جای دهند برای تراشیدن آن با رنده

۴- خشمالی

rokn

رکن

ت

نوعی قالب خشمالی (؟)

tâve

تاوه

نوعی قالب خشمالی که به آن قالب نظامی هم می‌گویند (؟)

ش

šebeke

شبهه

نوعی قالب است (؟)

خ

xetâi

ختایی

ق

نوعی قالب خشمالی (؟)

qazâqi

قزاقی

نوعی قالب است (؟)

۵- مقنی‌گری

د

ب

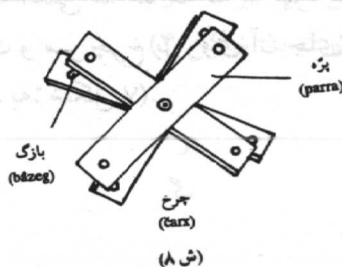
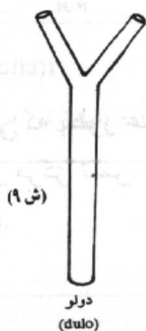
dulo

bâzeg

بازگ

تیر دوشاخه‌ای که بر طرفین چاه بطور عمودی قرار دارد و محور میانی چرخ چاه بر آن جای می‌گیرد. (رک به: شکل ۹).

چوبی استوانه‌ای که بین پره‌های چرخ چاه قرار دارد و ریسمان به دور آن می‌پیچد. (رک به: شکل ۸).



۶- بافندگی (ابریشم)

بیجه bije

بخشی از کلاف.

پاشال pašāl

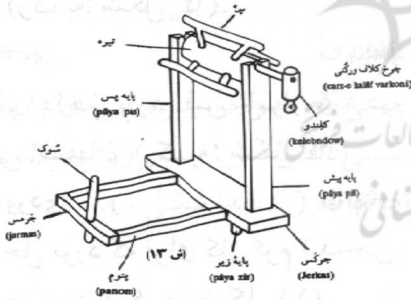
پاتخته کارگاه بافندگی که درون گودال جای دارد. قس: پاتخته: پتوبافی اصفهان.

پایه پس pâya pas

یکی از پایه‌های چرخ کلاف ورکنی. (رک به: شکل ۱۳).

پایه پیش pâya piš

یکی از پایه‌های چرخ کلاف ورکنی. (رک به: شکل ۱۳).



پاییزک pâyizak

قطعه چوبی که برای پایین کشیدن جوجه به کار رود. قس: کمر پوشالی: پتوبافی اصفهان. (رک به: شکل ۱۰).

پلوکشه palu keše

پیچیدن کار دور نورد.

آ

آب شو âb-šū

ممزوجی از زاغ (= زاج)، مازو، نشاسته، سریشم و پوست انار.

الف

ارده arde

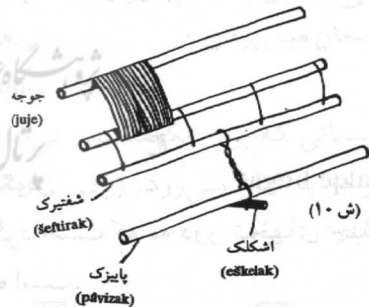
هر چهل نخ چله را یک «ارده» گویند.

اسمک باوک asmek-bâvak

به مهار دقدین، اسمک باوک گویند. قس، بوئو دقدین: پتوبافی اصفهان.

اشکلک eškelak

قطعه چوبی که به سر ریسمان اتصال «پاییزک» به شفتیرک بسته شده است. (رک به: شکل ۱۰).



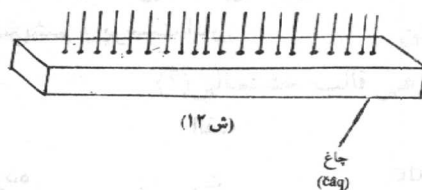
ب

بچار bečâr

آران و بیدگل: نوعی چرخ برای کلاف کردن.

چ

چاغ *čâq*
تکه چوبی که میخهای فراوان بر آن
کوبیده شده و ماسوله بر آن قرار دارد.
(رک به: شکل ۱۲).



چرخ کلاف ورکنی

čarx-e kalâf var kani
چرخکی که توسط آن کلاف را گشوده به
ماسوله پیچند و یا برعکس. (رک به:
شکل ۱۳).

چرخوجه *čarxuĵe*
نوعی چرخ برای ور کردن کلاف.
چله دواندن *čele-davândan*
کلاف کردن نخهای چله به وسیله چاغ و
ماسوله.

ح

حلقه بگوش *halqe beguš*
نخی گرد است که به دور نخهای چله
پیچیده است.

حلقه شوله *halqe šole*
حلقه‌ای که به شفتیرک متصل باشد.
(رک به: شکل ۱۴).

panom

پنوم

پایه‌های جلو در چرخ کلاف ورکنی.
(رک به: شکل ۱۳).

ت

تلف آبکش *tolf-e âb-keš*
پارچه‌ای که در آبشو فرو برند و سپس
روی کار کشند تا رنگ آن ثابت بماند و
کار نیز محکم شود.

ج

جرکس *jerkas*
چوبی که روی دو پنوم قرار دارد.
(رک به: شکل ۱۳).

جرمس *jarmas*
چوبی که میان دو پایه پیش و پس قرار
دارد. (رک به: شکل ۱۳).

جوجه *juje*
نی‌های داخل ورد. قس: ابزار ورد در
پتوبافی اصفهان. (رک به: شکل ۱۰).

جوجه وردی *-vardi*
نی داخل نورد که برای کار کوم انداختن
به کار می‌رود. (رک به: شکل ۱۱).



محل که جوجه‌ورزی در داخل نورد جای می‌گیرد
نورد (navard)
(ش ۱۱)

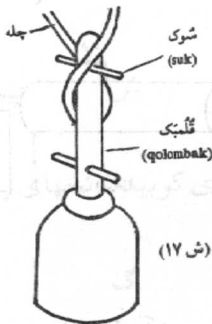
س

sardar سردر

نخی است حلقه‌ای که به فاصله هر شش متر قرار دارد برای از بین بردن تاب نخهای چله.

suk سوک

میخ‌های چوبی منصوبه در سر قلمبک. (رک به: شکل ۱۷).



ش

šeftirak شفتیرک

چوبی که جوجه زیری وردی را پایین می‌کشد. قس: زیرورتنی: پتوبافی اصفهان. (رک به: شکل ۱).

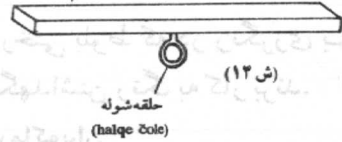
ک

kârande کارنده

وسيله‌ای که روی کار کشند تا روی آن صاف شود.

kâr kum andâxtan کارکوم انداختن

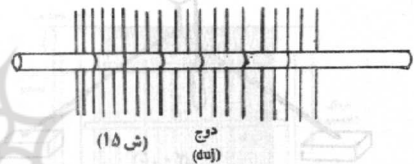
پیچیدن کار (= پارچه بافته شده) است به دور نورد.

شفتیرک
(šeftirak)

د

duj دوچ

سه‌تای نخ که یکی از روی نی و دوتای دیگر از زیر نی عبور می‌کند. (رک به: شکل ۱۵).



ر

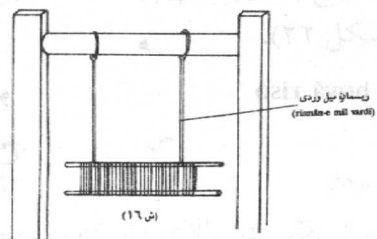
rud-e gaz رودگز

وسيله‌ای برای اندازه‌گیری.

rismân-e milvardi ریسمان‌ه میل‌وردی

ریسمانی که بری نگهداشتن نی (ها) در

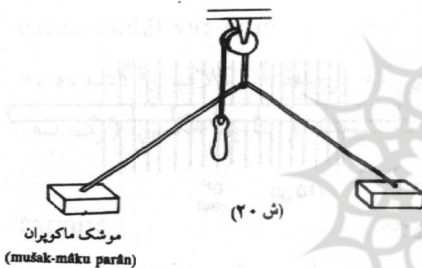
جوجه به کار می‌رود. (رک به: شکل ۱۶).



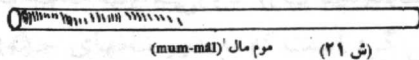
م

mâzu **مازو**
میوه درختی بلوط که در رنگریزی برای
ثابت نگهداشتن رنگ به کار برند.
موشک ماکوپران

mušak-mâku parân
قطعه چوبی که به دو سر نخ متصل
است و ماکورا را به وسط چله می‌پراند.
(رک به: شکل ۲۰).



mum-mâl **موم مال**
چوبی که روی آن موم مالند و بر چله
کشند برای محکم کردن آن. (رک به:
شکل ۲۱).



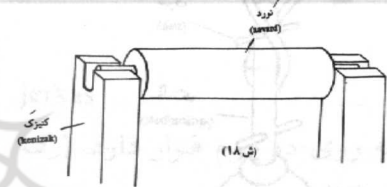
ه

hovâ riso **هوا ریسو**
تاییدن نخ.

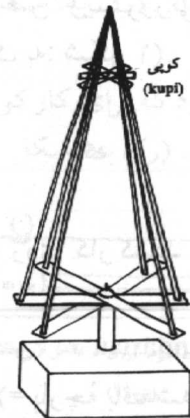
kalâf varkoni **کلاف ورکنی**
باز کردن کلاف و پیچیدن نخ آن است به
دور ماسوله.

kelendow **کلندو**
دسته چرخ کلاف ورکنی. (رک به: شکل
۱۳).

kenizak **کنیزک**
پایه چوبی، که نورد در آن می‌گردد. (رک
به: شکل ۱۸).



kupi **کویی**
چرخ‌کی که پود را حول آن پیچند و سپس
از آن به دور ماسوله پیچند. (رک به:
شکل ۱۹).



ی

یک قلب

yek-qalb

هشتاد نخ چله.

۷- قالی بافی

ر

راسترو

râst ru

راسترو قرار دارد (درست در جهت مخالف زبردار) و نخهای چله به دور آن پیچیده است. (رک به: شکل ۲۲).

تیر عمودی که یک سر آن در زمین فرو رفته و سر دیگر آن به زیر چوب سردار وصل است. (رک به: شکل ۲۲).

ش

شانه

šâne

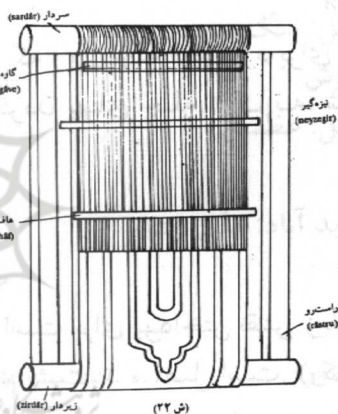
وسیله‌ای برای کوبیدن نخهای پشمی.

گ

گاوه

gâve

قطعه چوبی است که برای کش دادن چله به کار می‌رود. (رک به: شکل ۲۲).



ن

نیزه گیر

neyze gir

چوبی که بین نخهای چله جای دارد تا آنها را از یکدیگر جدا نماید. (رک به: شکل ۲۲).

ز

زبردار

zirdâr

تیرکی است افقی در پایین دار که تارهای زیریچ به دور آن پیچیده است. (رک به: شکل ۲۲).

ه

هاف

hâf

چوبی که کاربرد آن باز کردن دهانه نخهای چله است. (رک به: شکل ۲۲).

س

سردار

sar dâr

تیرک افقی در بالای دار که روی دو تیر

۸- زیلوبافی

الف

اسون

oson

پایه‌های دو طرف کارگاه که تیرهای بالا و پایین به آنها اتصال دارد. (رک به: شکل ۲۳).

پ

پنجه

panje

شانه قالی بافی.

ت

تنگ

tang

(رک به: شکل ۲۳).

پ

پهنا

pahna

چوبی که روی چله قرار دارد برای کم یا زیاد کردن پهنای چله. (رک به: شکل ۲۳).

ش

شلیت

šelit

نخی است برای پرداختن نقش زیلو که به علم پشت‌بند متصل است. (رک به: شکل ۲۳).

شمشه

šemše

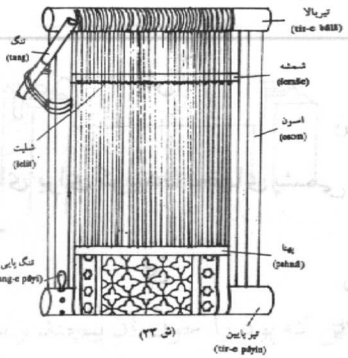
وسيله‌ای است برای عقب و جلو بردن نخ چله؛ (رک به: شکل ۲۳).

ک

کلی

kali

قطعه چوب زاویه‌دار که با آن نقش را عوض می‌کنند.

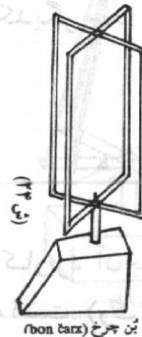


ب

بن چرخ

bon čarx

وسيله‌ای که با آن نخ را کلاف می‌کنند. (رک به: شکل ۲۴).



علم پشت‌بند علم پشت‌بند ع
 قطعه چوبی که نخ شلیت به آن وصل
 است. (باز در بول) alame poštband

۹- واژه‌های دیگر

بیدگل: در حیاط.	الف	آلت
basu بسو	âlat	ابوزید آباد: ادویه.
بیدگل: کوزه کوچک.	esped	اسپد
پ	espe	ابوزید آباد: سفید.
pâteni پاتنی	ešnuša	اسپه
بیدگل: طبق.	alg	بیدگل: سگ.
pehrâ پهرا		اشنوش
بیدگل: پس فردا.		بیدگل: عطسه.
piši پیشی		الگ
بیدگل: ظهر.		ابوزید آباد: هلو.
ت	bâxsore	ب
tâqunaki تاقونکی	bođuĵ	باخسوره
بیدگل: سقف.	berâjnâ	بیدگل: پدرزن.
tebu تبو	berâine	بُدوج
بیدگل: زیرشلوار.	barkî	بیدگل: گنجه، گُمد.
ترازی	basterâh	براجنا
بیدگل: ترازو، میزان.		بیدگل: برادرزن.
teguĵe تگوجه		براینه
بیدگل: کوزه.		بیدگل: (رک به: براجنا).
توره		بَرکی
بیدگل: توره، شغال.		بیدگل: در اتاق.
toymen تیمن		بسته‌راه

دولچه
بیدگل: تخمه.
dulče
بیدگل: آره یونجه بری.

ج

جر
بیدگل: زیر، تحت.
jer
رجون
جومه سردو
rojown
بیدگل: طاقچه.
jume sardu

رسه
بیدگل: پنجره.
reseh
بیدگل: ریسمان، طناب.

خ

خسرو
بیدگل: مادرزن.
xasru
روجار
خل
rujâr
بیدگل: روز.
xol

زمینیکه
بیدگل: خاکستر.
zaminike
بیدگل: کف اتاق.

خن
بیدگل: سوراخ.
xon
زوج
خواجیه

ابوزید آباد: قره قوروت.
زورجنا
zorzjenâ
بیدگل: خواهرزن.

ابوزید آباد: چارو.
زوما
zumâ
بیدگل: داماد.

د

داقه
ابوزید آباد: طاقچه.
dâqe

دخت، دختر.
دت
dot
ژنگه
بیدگل: زن.

درزه
بیدگل: سوزن (خیاطی).
darzeh
= قس: درزی (= خیاط).

دم
بیدگل: رو، فوق.
dom

س

سدیره
sedre

kal	کل		بیدگل: پیراهن.
	ابوزید آباد: دیوار.	sardow	سردو
kojol	کوجول		بیدگل: زیرزمین، سرداب.
	ابوزید آباد: سوسک.	serde	سرده
kiyâ	کیا		بیدگل: نردبان.
	ابوزید آباد: خانه.	serku	سرکو
kib	کیب		بیدگل: هاون (فلزی).
	بیدگل: کوزه ماست.	sure	سور
kiye	کییه		بیدگل: سرخ، قرمز.
	بیدگل: اتاق.	sul	سول
karge	کرگه		بیدگل: ناودان.
	بیدگل: مرغ.	soui	سوی
			ابوزید آباد: سیب.
	گ		
geduĵ	گدوچ		ش
	بیدگل: جوالدوز.	šet	شت
gorah	گوره		بیدگل: شیر، لبن.
	بیدگل: جوراب.	šiv	شیو
golone	گولونه		ابوزید آباد: زیر، (ظ = شیب).
	بیدگل: گوساله.	šivi	شیوی
			بیدگل: پیراهن.
	م		
mârĵino	مارجینو		ق
	بیدگل: گربه.	qalemĵe	قلمچه
mâriĵe	ماریجه		ابوزید آباد: مارمولک.
	بیدگل: گنجشک.		
mezrâ	مزرا		ک
	ابوزید آباد: قیچی.	kor	کر
molĵi	ملجی		بیدگل: تنور.

